

الحروف القرآنية المقطعة

في آثار عين القضاة الهمداني

نرگس مرداني

أ.م.د. عليرضا حاجيان نژاد

طالبة دكتوراه لغة وادب فارسي

دكتوراه في اللغة والادب الفارسي

جامعة طهران - كلية الآداب والعلوم

جامعة طهران - كلية الآداب والعلوم

الإنسانية - قسم اللغة الفارسية

الإنسانية - قسم اللغة الفارسية

hajiannjd@ut.ac.ir

المخلص:

كانت الحروف المقطعة في مطلع السور القرآنية دائما موضوع البحث والتأويل في التفاسير المختلفة. من بين العرفاء اهتم عين القضاة الهمداني في كلا أثره المعروفين «تمهيدات» و «نامها» - بسبب مضمونها العرفاني - بهذه الحروف. قمنا في هذا البحث بدراسة تعريفه ووصفه وتفسيره لهذه الحروف، كذلك طريقة الحصول على هذه النتائج وسبب ايجاد الحروف المقطعة من وجهة نظر عين القضاة. لقد اشار عين القضاة الى عوامل مثل سعي السالك نفسه المصحوب بالشجاعة والقوة، النقاء والتقوى، دور الشيخ والمعلم، الرزق، الوحي، تأييد الخالق والعشق التي تعد ضرورية لأجل الوصول الى السمع وامكانية استنباط المعنى عن طريق واقع الرؤيا والشهود ودرك المفاهيم العرفانية للحروف المنقطعة.

الكلمات الدلالية: الحروف المقطعة، عين القضاة، تمهيدات، رسائل عين القضاة.

حروف مقطعة در آثار عين القضاة

دکترعلیرضا حاجیان نژاد (دانشیار دانشگاه تهران)

نرگس مردانی (دانشجو دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران)

چکیده:

حروف مقطعه قرآن، همواره مورد بحث، تأویل و تفسیرهای گوناگون قرار گرفته است. از میان عرفاء، عين القضاة نیز در دو اثر «تمهيدات» و «نامه‌ها» - به دليل ماهيت عرفاني‌شان - به اين حروف توجه کرده است. ما به بررسی تعريف، توصيف و تفسير او از اين حروف، روش دستيابی به اين دريافتها و دليل آفرينش حروف مقطعه از نگاه او پرداخته‌ايم. او به عواملی مانند تلاش خود سالك همراه با همت و قدرت، طهارت و تقوا، نقش پير و استاد، رزق، وحی، وقت تأديب خدا و عشق اشاره کرده که برای رسيدن به سمع و توان استشمام معانی از راه واقعه دیدن خواب، شهود و درک مفاهيم عارفانه حروف مقطعه لازم است.

مقدمه:

قرآن به عنوان وحی الهی بر پیغمبر اسلام نازل شده که مهمترین منبع دستورات و احکام زندگی دنیا و آخرت برای مسلمانان است. قرآن در طول بیست و سه سال پیامبری حضرت رسول (ص) به صورت تدریجی پس از نزول دفعی در موقعیتهای مختلف نازل شد. سوره، آیه، جزء حزب و... بخش‌بندی ظاهری قرآن است. مفسران علاوه بر این در علوم تفسیر مانند علوم دیگر برای مقاصد خود بخش‌بندی‌های دیگر و اصطلاحات دیگری نیز وضع کرده‌اند: ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... حروف مقطعه یکی از این اصطلاحات است. در نظر آنها حروفی که در آغاز برخی از سوره‌های قرآن، قرار گرفته و به صورت ناپیوسته قرائت می‌شود، حروف مقطعه نامیده می‌شود. این حروف از مختصات قرآن کریم است و در سایر کتابهای آسمانی مانند تورات و انجیل سابقه ندارد. مفسران و قرآن‌پژوهان از فرقه‌ها و نحله‌های مختلف تفسیری، کلامی، عرفانی و... هر یک به‌نوعی در صدد دستیابی به معنا و مفهوم این حروف بوده‌اند. اگر چه از شکل‌گیری تفسیر در قرون نخستین اسلامی تعدادی از مفسران آن را قابل تفسیر و تعدادی آن را غیر قابل تفسیر می‌دانستند.^۱ گروه نخست که بیشتر در صدد تبیین معانی آیات قرآن بوده‌اند اعم از عرب و عجم، با دانش و تخصصهای مختلف مطالبی گفته‌اند. این حروف حتی از نظر مستشرقان نیز دور نمانده و در این باره اظهار نظرهای شگفت‌انگیزی کرده‌اند. برخی از آنها این حروف را در حدّ یک یادداشت حروف آغاز نام مالکان نسخه‌های خطی قرآن در کنار آن تلقی کرده‌اند.^۲ تأویل و تفسیر پذیری این حروف امکان تفسیر فرقه‌ای را هم فراهم آورده، تا جایی که برخی از شیعیان از آنها بر اساس حساب جمل و... سال ظهور امام زمان را یافته‌اند.^۳ بهائیت و فرقه حروفیه هم از این اظهار نظر سوء استفاده کرده و خود را ولی عصر نامیده‌اند.^۴ برخی با این حروف به جمله‌سازی متقابل و متناسب با عقیده خود روی آورده‌اند.^۵ و عده‌ای دیگر بر آنند که در طول زمان یا با ظهور امام عصر معنای این حروف آشکار می‌شوند.^۶ ابن عربی این حروف را جسم و کالبد می‌داند و برای آن جان و روح قائل است.^۷ مفسران بسیاری آنها را رازی یا رمزی بین خدا و پیامبرش یا رازی بین خدا و دوستانش دانسته‌اند. رشاد خلیفه که به دنبال پیدا کردن رابطه‌ای عددی بین این حروف و آیات است، از رابطه این حروف و کاربرد عددیشان در همان سوره‌ها، سخن گفته است.^۸ و سعد عبدالملطّب عدل آنها را به خط هیروگلیف و زبان عبری یهودیان صدر اسلام، پیوند می‌زند.^۹ گروهی معتقدند که این حروف، اعجازی برای کافران است تا بدانند که قرآن با همین حروف در دسترس است و غیر قابل تقلید.^{۱۰} برخی حروف مقطعه را از متشابهات قرآن تلقی کرده‌اند؛ اما کسانی مانند علامه طباطبایی آنها

را در متشابهات وارد نکرده‌اند.^{۱۱} و حتی بعضی به ظاهر نوشتاری آنها هم توجه کرده‌اند.^{۱۲} عده‌ای هم اصولاً پرداختن به چنین موضوعی را جزء لاطائلات و کارهای بیهوده می‌دانند که ما موظف به انجام آن نیستیم.^{۱۳} و بهتر است وقت خود را صرف کاری کنیم که خدا صریحاً و به روشنی ما را به آن می‌خواند. گروهی نیز این حروف را جزء معجزه قرآن می‌دانند.^{۱۴} عرفا و صوفیه هم که تلاش می‌کردند بین عقاید خود با قرآن ربطی بیابند از توجه به حروف مقطعه غفلت نکرده‌اند. زبان آثارشان پیوند محکمی با قرآن و تجارب عارفانه‌شان دارد. پل نوپا در کتاب «تفسیر قرآنی و زبان عرفانی» به تأثیر تجربه و حالات و مقامات عرفانی در شکل‌گیری این زبان خاص اشاره کرده.^{۱۵}

نکته در اینجا است که هیچ یک از نظرات موجود درباره حروف مقطعه، قابل رد یا اثبات قطعی نیست. عین القضاة با نام عبدالله پسر محمد یا به قول خودش در تمهیدات- محمد^{۱۶} عارف قرن ششم، نویسنده‌ای توانا و اندیشمندی ژرف است. آثار او بیانگر مهارت و استادی در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی است. او به موقعیتهای اجتماعی از جمله قضاوت نیز دست یافت^{۱۷} و با وجود زندگی کوتاه و پرتلاطم، آثارش متعدد و عمیقند. وی هنوز به سن کمال نرسیده بود که گرفتار سوء ظن حاسدان و فقیهان ظاهرین شد و جان بر سر اعتقاد خود نهاد. او را گرفتار ساختند و در ۳۸ یا به قولی ۳۵ سالگی^{۱۸} شب هنگام در همدان به دار کشیدند. گفته شده بدنش را از دار به زیر آوردند و پوست بدنش را کردند و در بوریایی آلوده به نفتش پیچیده، سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند. پس قبر و مزاری ندارد و گودال مشهور به چاله عین القضاة در همدان را که مدفن او دانسته‌اند در حد همان قصه جسدسوزی است.^{۱۹} محوری‌ترین اندیشه عین القضاة در منظومه فکری‌اش عشق است و به همین اعتبار، صوفیه از او با تعبیراتی چون «شیخ العاشقین»، «سلطان العشاق» و امثال آن یاد کرده‌اند.^{۲۰}

از موضوعات قابل توجه او، حروف مقطعه در قرآن است که البته پژوهشگران نیز به این مورد نظری داشته‌اند.^{۲۱} توجه ما در این مقاله بیشتر به دریافتهای معنایی و تفسیری عین القضاة از حروف مقطعه است. بسیاری از دیدگاههای او درباره این حروف، برخاسته از دریافتهای شهودی و تجارب عرفانی‌اش است که با تفسیرهای لغوی، کلامی، فقهی و... تفاوت دارد. روشن است که انتقال لفظی یا ترجمه به کلمه این نوع از تجربه با دشواری همراه است. عین القضاة تأکید دارد که باید ریاضت بکشی و تهذیب نفس کنی تا بتوانی زبان این حروف را دریابی. البته عین القضاة در مورد زبان قرآن هم چنین نظری دارد و حروف مقطعه را در جایی بالاتر از زبان قرآن و مجمل و خلاصه شده آن زبان می‌داند که بالطبع باید با رنج بیشتری به آن دست یافت. ولی وقتی هم آن را دریافتی، شادی بی

نهایتی از سوی حضرت حق - که دوستی خاص است - به تو می‌رسد.

الف) تو آنها را در نمی‌یابی

قاضی بارها این جمله را به شکل‌های مختلف بازگو کرده است. در مرحله نخست وقتی با تکرار این جمله‌ها در سخنان قاضی روبرو می‌شویم او را به سخت‌گیری یا خودبینی و خود را تافته‌ای جدا بافته از خلق دانستن، متهم می‌کنیم ولی با رجوع به قرآن در می‌یابیم قرآن نیز بارها به چنین موضوعی پرداخته که گروهی گویی نمی‌شنوند یا کر و کور و لالند یا نمی‌فهمند و... (بقره/۱۸) پس به عین القضاة حق می‌دهیم که فهم حقایق قرآن را فراتر از فهم کوردلان و منکران این کتاب مقدس بدانند. او در عین حال، معتقد است که اگر معانی این حروف را ندانی، کافری و بیهوده قرآن می‌خوانی.^{۲۲}

«با من بگو که اگر هر چه در قرآن است تو بدانستی «حم عسق. ص. یس» چیست؟ و اگر ندانی بجای جاهلان بنشین!»^{۲۳}

ب) تعریف و توصیف حروف مقطعه از زبان او

اظهارنظرهای عین القضاة درباره حروف مانند دیگر صوفیان در اغلب موارد گزارش حال عارف در چنان لحظه و آنی است و طبیعتاً گوناگون است؛ بنابراین او تعریف ثابتی از حروف مقطعه به دست نمی‌دهد. نوای این مطلب را قانون کشف شده کلابادی می‌نامد که سالک به مقتضای حقیقت «حال» کنونی خود سخن می‌گوید و تجربه صوفیانه، اثبات و نفی دائم است. و بیان تجربه عارفانه سبب سوءتفاهم میان سالکی می‌شود که از تجربه قبلی خود سخن می‌گوید با مؤمنی که تجربه او را در نیافته است.^{۲۴} عین القضاة در جایی رمز دانستن معنای این حروف را، قرآن‌دانی می‌داند، یعنی اول باید مفهوم آیات قرآن را درک کنی تا بتوانی به اسرار حروف مقطعه دست یابی^{۲۵} و در جای دیگر، دانستن حروف مقطعه را اول قدم برای دانستن قرآن می‌داند و می‌گوید: «بدایت قرآن‌دانی، دانستن آنهاست.»^{۲۶} و این دو نظر، در ظاهر با یکدیگر در تضاد است. او حتی رابطه‌هایی را که یافته خیلی روشن، بیان نمی‌کند. مانند رابطه عشق و حبّ با «کهیص» یا ربط «طه و یس» با محمد (ص) یا «ص» و محمد و...

۱- معرفت خدا: این حروف، آغاز معرفت و وصف خداست. یا پرده جمال مبادی معرفت است.^{۲۷}

۲- از نظر معنی و لفظ: دارای معانی بی‌شمار و بی‌نهایت‌اند.^{۲۸} معانی روشن برای بینایان دارند.^{۲۹} بی‌معنی پرمعنا هستند.^{۳۰} از معنی و مفهوم جدایند. معانی، در عالم سلوک، حروف دیگری دارد. قرآن، در این عالم، یک حرف است بی‌نقش حروف و قائم به ذات ازلی است.^{۳۱} لفظ، حمّال معانی نیست زیرا هرگز «مُلک حمّال ملکوت نیاید.»^{۳۲} این

حروف، بیان مجمل است.^{۳۳} معانی بی‌نام برای صفات جلال ازلی است.^{۳۴} و این حروف از معنی ظاهری جدایند.^{۳۵} عین القضاة، دلیل یک یا چند حرفی بودن این حروف را زیاد شدن معنا بر ترکیبها ذکر کرده: «و چون خواهد که از معنی خبر دهد که در آن بقلیل و کثیر هیچ ترکیبی نبود چنین گوید که «ص. ق. ن.» و چون از آن معنی که ترکیبی دارد خبر دهد گوید: «طه. یس.» و چون بر ترکیب یک معنی زیادت گردد، گوید: «طسم، الم، الر» و چون ترکیب بعض معانی زیادت گردد، گوید: «المص. المر» و چون ترکیب زیاده گردد گوید: «حم عسق. کهیص.» و چون در اسمای عربی هیچ اسمی نبود بیش از پنج حرف اصلی، از هیچ معنی اخبار نکرد بشش حرف... و اسرار این حروف را نهایت نی.»^{۳۶}

در باره لفظ و معنی نظرهای گوناگونی هست. دهقانپور گفته: برخی معنی‌داری را مختص مفاهیم نمادین می‌دانند. به عبارت دیگر، حامل معنا، هویتی زبانی همچون متون یا ملفوظات و مکتوبات است. اما معناداری منحصر به نمادها و الفاظ نیست. کسی مانند مآصدرا معتقد است زندگی اخروی معنای زندگی این دنیا است.^{۳۷}

زبان‌شناسان، معنا را وابسته به متن می‌دانند و در فلسفه، معنای زندگی را نسبی، شخصی - و کسانی مانند سارتر و کامو - ایجاد شدنی توسط خود فرد، تعریف می‌کنند. محبتی در کتاب «از معنا تا صورت»، معنا را صرفاً زاده ظرف ذهنی و نگاه خواننده و دریافت وی، می‌داند.^{۳۸} اگر این تعریف معنا را تعمیم بدهیم، آنگاه معنای بی معنا، چگونه است؟ می‌توان چنین پاسخ داد که برای کسانی که با متن، آشنایی کامل دارند یا اهل آن دانشند - یعنی در اینجا اهل قرآن یا اهل باطن - با معنا، و برای غیر اهل آن بی معنا است.

۳- دلیل آفرینش این حروف: این حروف بی‌معنی پرمعنا، برای ارباب بصایر، راه نزدیکتر به خداست.^{۳۹} ذکری برای صاحب قلب یا عقل،^{۴۰} مفرح القلوب دوستان الهی در کلامش (ج ۲: ۹۸)، تسبیح روح اعظم در سحرگاه،^{۴۱} سرّی بین خدا و بنده‌اش،^{۴۲} دریدن پندار همه چیز دانی انسان،^{۴۳} و خطاب ویژه دوستان اوست: «یحبّونه بر درگاه جلال یحبّهم گرد آمدند، گفتند: تا کی از زحمت اغیار؟ خطاب وا ما چنان باید که اغیار را در آن دخلی نبود! پس حروف مقطعه در جواب آنان نازل شد.»^{۴۴}

۴- نشانه لایتناهی کلام ازل‌اند،^{۴۵} به سوی دل: «درک بی‌نهایت معنا از دید قاضی، چیزی نیست جز تجلی ذات حق بر قلب آدمی از طریق اسم و کلمه.»^{۴۶} که نصیب هر دلی از این حروف، سرّی ویژه است.^{۴۷} چون قرآن با هر دلی سرّی و با هر جانی زبانی دیگر دارد.^{۴۸} و چون آن جهانی و ملکوتی است تنها دل آدمی محل آن‌هاست.^{۴۹}

۵- ابوجاد عشق بر دل سالک در کُتَاب ادبِنی‌اند.^{۵۰} اوّل حروف که بر لوح نبشتند این حروفست که «یس و طسم»^{۵۱}

۶- تفصیل و اجمال: بیان مجمل الهی^{۵۲} و بیان کننده سوادهای خلق، به صورت مجمل است.^{۵۳} او الف حروف مقطّعه را بر بای بسم الله رجحان می‌دهد. زیرا پوشیده‌تر است و ویژه محرمان درگاه است. «اگر جمال بی‌نقطی الف ببینی آنکه بدانی که محرمیت چه بود.»^{۵۴} اصولاً از نظر قاضی، هر چه به سوی اجمال، یعنی از کلمه به سوی حرف و نقطه و محو آن حرکت کنیم، روح معنا افزونی می‌یابد.^{۵۵}

۷- رازآمیز بودن: این حروف، دارای اسرار بی‌نهایت است.^{۵۶} او گاه، هر حرف از حروف مقطّعه را خاص یک نفر می‌داند. «از المر چه می‌دانی؟ میم المر، مشرب محمّد و رای المر، مشرب ابلیس است.»^{۵۷} چرا که با هر دلی سّری دارد.^{۵۸} آنها را علم در هیأت مکنون و حتّی نامهای پوشیده و مکنون الهی می‌داند.^{۵۹} قاضی در این راستا، ترکیبهای بسیاری با پرده و در پرده بودن این حروف ساخته مانند: پرده حروف^{۶۰} پرده کهیعیص^{۶۱} یا خلوتخانه کهیعیص (۱۲۸) نیز او حروف مقطّعه را به زیارویانی تشبیه کرده که چون سالک به مقام خاصّی برسد، نقاب از رخ معانی می‌کشایند و خود را به او می‌نمایانند: (۲۲۵). ترکیبهای دیگر در این باره: «جمال بی‌همال این حروف بی‌معنی (حروف مقطّعه)»،^{۶۲} «جمال کهیعیص»،^{۶۳} جمال «حم عشق» و «الم» (۳۱۱)، جمال «ن و القلم و ما یسْطرون» (۳۵) یا «غمزه کهیعیص»^{۶۴} و «غمزه ألف الم» و «ن و القلم» (۱۱۱). اما در سرکشایی، او به قول خودش، پرده کشایی اسرار نکرده و فقط تا جایی اسرار را بیان کرده که اجازه و جرأت داشته^{۶۵} در حالی که خودش را در رازدانی از آدم و جبرئیل و میکائیل بالاتر دانسته.^{۶۶} اما به این دلخوش است که اسرار بازگفته او را هر کسی نمی‌فهمد و تنها به اهلس می‌رسد. (۲۶۹) مثل همه صوفیه و باطنیه و اسماعیلیه و شیعه و... که معتقدند در ورای ظاهر قرآن، بواطن بی‌شماری نهفته است و گفته‌اند: «انّ للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطن الی سبعة ابطن»^{۶۷} او هم به همین اصل اعتقاد دارد. و از طرفی می‌گوید تو فقط ظاهر حروف مقطّعه را شنیده‌ای در حالی که همه اسرار قرآن هویداست؛ اگر چنین نیست آیه «ما فرطنا من شیء» چیست؟ قرآن هیچ معنایی را رها نکرده. پس باید انسان اهل و شایسته‌ای شبیه به حضرت رسول (ص) وجود داشته باشد که از این قرآن، همه آنچه را مربوط به سعادت‌مندی بشر است دریابد.

۸- روشن و سخنگو بودن حروف مقطّعه: البتّه چندان هم آنها را پوشیده نمی‌داند زیرا همان‌گون که قرآن فرموده این کتاب، مبین است نه مکنون.^{۶۸} و در جایی می‌گوید «کهیعیص» دارای معانی بی‌نهایت و روشن است، ولی کوران آن را نمی‌بینند. (۴۱۳) این

حروف را با همۀ رازآلود بودن، ترجمان و تفسیر سخنان دیگر خدا و رسول (ص)، معرفی می‌کند. «کمال محمدی بین. نگفت که «السلام علی» گفت «علینا»... «الم» بگوید که أَلِفِ عَلینا چیست. و «نون و القلم» می‌گوید که نون علینا چیست؟»^{۶۹}

«یای» «یس و القرآن الحَکیم» با تو بگوید که یای «لَعَنَتِی» با ابلیس چه میکند؛ و یای «کهیصص» با تو بگوید که کاف «سَلَامٌ عَلَیکَ أَيُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ» با محمد چه میکند. (۲۲۵) «الم» بگوید که أَلِفِ عَلینا چیست. و «نون و القلم» می‌گوید که نون علینا چیست؟ آنکه می‌شنود نوشش باد...^{۷۰} که هر کسی آنها را درک نمی‌کند. «مردی باید که أَلِفِ «الر» به روزگار با وی گوید: که أَلِفِ «أَرَأَیْتَکَ هَذَا الَّذِی کَرَّمَتْ عَلَیَّ» چیست!»^{۷۱}

ج) یادگرفتن، دانستن و کلیدهای آن

او مفسّر واقعی را با کسی که تنها نقل کننده سخن دیگران است، یکی نمی‌داند. «محدثان و مفسران و حافظان و ناقلان دیگر اند و عالمان دیگر...»^{۷۲} صرفاً نقل اقوال دیگران حتی ابن عباس را، که یکی از نخستین مفسران حروف مقطّعه است، کافی نمی‌داند. در نظر او «همه تبع ابن عباس باشند [اما] قول ابن عباس یادگرفتن دیگر است و چیزی بدانستن دیگر...»^{۷۳} با این همه در نظر او ظاهر بر باطن، مقدّم است. پس اول یادگرفتن است و بعد، دانستن. عارف باید نخست از پیمودن راه ظاهر شروع کند تا پس از آن بتواند به درک معانی باطنی دست یابد. «باش تا... بدانی که «الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ» تا آنجا که «و اولئک هم المفلحون» از کدام ورق است... تو قرآن کی دیدی؟ هنوز راه ظاهر نرفتی این اسرار را چون توانی دانست؟»^{۷۴}

او راه‌های دستیابی به این فهم را چنین بیان می‌کند: جویای حقیقت قرآن باید به طاعت خداوند، طهارت تقوی، -که لازمه آنها هم داشتن همت و قدرت است- و مورد تأدیب خدا بودن، موصوف باشد. و علاوه بر آن باید زیر نظر پیر به تهذیب بپردازد. البتّه عین القضاة شرایط مُدرک حروف مقطّعه را تفاوت درجات هر یک از آنها می‌داند.^{۷۵} او حتی پیامبران را در یک درجه از دریافت مفاهیم قرار نداده و حضرت محمد را بر دیگران (۱۷۵) و امت محمد را بر موسی (ع) نیز برتری داده (۱۳۲-۱۳۳) او دلیل برتری محمد (ص) را این می‌داند که چیزی از او پوشیده نیست و دارای صفت «بی یبصر و بی یسمع» است.^{۷۶} بین «ص» و حضرت محمد نیز رابطه‌ای می‌بیند. و بارها، این حرف را در «المص»، ویژه آن حضرت دانسته است. که «الم» آن همگانی و «ص» آن ویژه حضرت رسول است. «یا محمد، چون المص بود، کتاب انزل الیک می‌گفتیم و چون الم است، هدی للمنتقین می‌گوییم... یا محمد... اکنون صاد «المص» که خصوص مشرب تو

است، تو تنها نوش کن... چون «ص» سراسر نوش کردی «الم» بی «ص» در میان نه با برادران»^{۷۷}

د) استادان وی چه کسانی بودند؟

توجه به پیروی از پیر، از چنان ارزشی نزد او برخوردار است که می‌گوید: «تا پیر پرست نشوی خداپرست نباشی» (۳۳۳)

برای شناخت روش عین القضاة، در تفسیر قرآن، نگاهی به استادان وی می‌اندازیم. کسانی که او با همه وارستگی و آزادگی و دوری از تقلید در نوشتار و گفتار، به آموزندگی از آنان اشاره کرده یا تاریخ نام آنان را ثبت کرده است. بسیاری از آنان امی و درس خوانده‌اند: ۱- محمد غزالی ۲- احمد غزالی ۳- محمد حمویه ۴- فتحه ۵- برکه ۶- طاهر. که این سه نفر عارفان شورنده در قرن پنجم‌اند که امی و نانویسند بودند. البته فتحه و طاهر را ندیده است. ۷- شیخ سیاوش که او هم ساده و بی‌پیرایه علوم ظاهر است. ۸- شیخ مودود که او را شیخ ما خطاب کرده. ۹- عشق؛ که با عنوان «پیر عشق» از او نام می‌برد.^{۷۸} ۱۰- شیخ محمد معشوق طوسی که عاقلی دیوانه بود و به قول عین القضاة، ترکی قبا بسته بود.^{۷۹} همچنین در مورد استفادة قاضی از مشایخ امی بویژه فتحه و برکه و طاهر.^{۸۰}

او در بین استادان خود از چند پیر سخن می‌گوید: پیر فتحه و برکه و طاهر. این پیران، چنان که خود می‌گوید امی هستند و قال و یقول نمی‌دانند و دو تن از آنان اصلاً در قید حیات نبوده‌اند، ولی وی می‌گوید که هرچه می‌دانم از آنهاست. اگر در اظهارات عین القضاة در چگونگی دستیابی به معارف قرآنی و استادان امی او که حقیقت قرآن را از آنان دریافت کرده، تأمل کنیم، به نظر می‌رسد که یادگیری قرآن اکتسابی نیست. پیران امی در حوزه تصوف، شمار قابل توجهی هستند. کسانی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند و دانش اکتسابی ندارند مانند ابوالحسن خرقانی. حتی طاهر را از عقلاء مجانبین دانسته‌اند.^{۸۱} افزون بر این، این بهره معنوی محدود به دوره حیات نیست. چنانکه عین القضاة بارها یادآور شده که به زیارت ویژه‌ای از طاهر و فتحه رفته «من زیارت طاهر و فتحه کنم، تو نیز زیارت کنی،^{۸۲} (اما) بنتوانی.»^{۸۳}

عین القضاة در زمان حیات برکه از راه خدمت به او تفسیر و قرآن و دیگر علوم را آموخته. برکه خود سواد مدرسه‌ای نداشته ولی در نظر قاضی بهتر از هر کس، مفهوم قرآن را درمی‌یافته. پس از مرگ او هم بر سر تربیتش حاضر می‌شده. برکه خود مرید فتحه و فتحه نیز مرید طاهر یا به قولی باباطاهر بوده است. که البته این دو نفر در زمان عین

القضات، روی در نقاب خاک داشته‌اند. بنابراین، به نظر می‌رسد دریافت‌های او از قرآن، بیشتر بر مبنای دریافت‌های شهودی است.

ه) دیگر عوامل مؤثر در فهم حروف مقطعه از نظر عین القضات

دیدن خواب، واقعه و شهود، رزق، وحی، وقت، عشق و تأدیب خدا. روشن است که همه اینها بدون زمینه سازی خود سالک امکان‌پذیر نیست.

۱- رزق: رزق و روزی و نصیب و چگونگی کسب آن از مباحث بسیار مهم در شرع، کلام، اخلاق و عرفان است، به نحوی که کمتر کتاب تعلیمی در حوزه اعتقادی می‌توان یافت که به این مهم توجه نداشته باشد. عین القضات نیز بارها آن را یادآور شده، از جمله این که گاهی سخنان خود را ناتمام و در پرده‌ای از ابهام، بیان می‌کند؛ شاید درک آن را به استعداد و حدس مخاطب وا می‌نهد تا آن را تأویل کند یا بر اساس روزی خود به دریافت و کشف حقایق برسد نه این که همه را خود قاضی بیان کند. «نشیدمئی «حم عشق»؟ مقتضی کرم نبود که راه قرب ورو در بندد... اینت بلعجب حدیثی! ندانم تا که ازو قوت خواهد خورد!»^{۸۴}

رزق در قرآن به معنی عطا و بخشش مستمر، بهره‌ای از خیر و نیز به معنای خوراک روزانه آمده و روزی معنوی را هم در بر می‌گیرد.^{۸۵} نیز عطایی که از آن منتفع می‌شوند خواه طعام باشد یا علم و یا غیر آن. در قرآن مجید به نبوت و علم نیز رزق گفته شده. به‌تصریح قرآن توسعه و تنگی روزی در دست خداست.^{۸۶} رزق طیب، رزق حسن و رزق کریم از انواع رزق است که در قرآن به آنها اشاره شده.

عین القضات گاهی دستیابی به تفسیر قرآن را رزق خود می‌داند: «بجلال قدر لم یزل که چون تفسیر «و اللیل إذا یغشی» ابتدا کردم، اگر از این معانی که نوشتم ذره‌ای در علم من بود، یا در خاطر من گذشت، تا دانی «ومن یتق الله يجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب».^{۸۷} با این حال نصیب هر دلی از حقیقت این حروف، جداگانه است.^{۸۸}

۲- وقت: «وقت در اصطلاح صوفیه و عرفا معنایی دارد که معمولاً با معنی نفس یا دم یکی نیست. گاهی نیز کم و بیش به یک معنی است... به معنای «اکنون»... همان نفس است.»^{۸۹} اما تعریف خلاصه عین القضات از وقت چنین است: «و الصوفی ابن وقتیه. در هر نفسی آن گوید و آن پوید که باشد.»^{۹۰}

عین القضات برای نوشتن، وقت را در نظر می‌گیرد. «همه روز در خاطر می‌بود که در این حدیث چیزی نویسم. چون نماز دیگر بر تربیت فتحه بکردم و بخانگاه باز آمدم، در خاطر آمد که ببايد نوشت. و ندانم که وقت چه املا کند.»^{۹۱} چنین است که مؤلف

تمهیدات خود را تسلیم وقت می‌نماید. او در جایی دیگر در نامه‌ای به یکی از مخاطبان چنین جواب می‌دهد: «تو کور و کر باش وقت را که ترا از آن نصیبی نیست.»^{۹۲}

اثر وقت در فهم قرآن: «طه» در حق عمر خطاب کرد آنچه کرد، و خواهرش که میخواند ندانم که دانست که چه می‌گوید، یا نه چون وقت سایه افکنده بود.»^{۹۳}

گاهی منظور، موقع نزول و برخورداری از فیوضات الهی است. «وقت مدّ دریاست، اگر مهمی داری درآی، که همه را راه است... صبر کن تا در دریای غیب غرق شوی، آنگه نهنگ، عظمت تو را فرو برد «فَالْتَقَمَهُ الْحَوْتُ». هرگز ندیده‌ای «ن و القلم و مایسُطرون» یا سیّد الاولین و الآخِرین.»^{۹۴}

با آنکه وقت و مراقبت و درک حقیقت آن، نزد عرفا اهمّیت ویژه‌ای دارد اما عنایت الهی یا خذلان از آن، تعیین‌کننده‌تر است: «بلعم باعور را که چهار صد سال بر سر سجاده وقت خود را مراقب بود، از درگاه ما برانید که رانده ماست «کان ذلک فی الکتاب مسطوراً». عمر خطاب را که لات و عزا را چندین سال سجود کرد، بکمند لطف طه روی و ما کنید.»^{۹۵}

گاهی وقت، نزد عین القضاات کارکردی خلاف آنچه در آغاز به نظر می‌رسد دارد؛ زیرا به خذلان نزدیکتر است: «این شیفته را مدّتی حالتی و وقتی روی نمودی که اندر سالی چند اوقات نام خدای -تعالی- بر زبان نتوانستی راندن تا جمال «ن و القلم و ما یسُطرون» این بیچاره را بناوخت و قبول کرد.» (۳۵)

۳- ذوق و شهود، از دیگر لطایفی است که عین القضاات، دریافت‌های خویش را مدیون آن می‌داند. ذوق برای وی حالتی الهامی یا وحی‌گونه دارد. «و هر چه نوشته‌ام در این مکتوب و دیگر مکتوبها همه از ذوق نوشته‌ام... و اگر نه آنستی که به طریق ذوق مرا این معانی معلوم شده بودی... هرگز مرا کی این دلیری بودی که در شرح حروف مقطع چون «طه و یس و حم و المص» این همه بنوشتی که هر گه که چیزی نویسم این فرا پیش آید، و مرا مقهور کند تا بنویسم. و چنان بود که اگر خواهم که ننویسم نتوانم.»^{۹۶}

۴- وحی: عین القضاات، حروف مقطعه را وحی به بنده می‌داند.^{۹۷} او وحی قرآن و حروف مقطعه را سِرّ خدا با دوستانش می‌نامد که حتّی پیامبران دیگر از آن بی‌بهره بودند. «سخن و کلام با همه کس گویند، اما سِرّ جز با دوستان و گدایان امت محمد نگویند. از سِرّ و حّی تا کلام، بسیاری مراتب و درجات است.» (۱۳۳)

او نوشته‌های خود را سخن از زبان خدا می‌خواند: «هر چه در مکتوبات و امالی این بیچاره خوانی و شنوی از زبان من شنیده باشی، از روح مصطفی (ص) شنیده باشی و هر چه از روح مصطفی شنیده باشی، از خدا شنیده باشی... آنچه گویم مرا اختیار نباشد،

آنچه بوقت اختیار دهند خود نوشته شود.» (۱۷-۱۸) نیز (۱۵۷)

۵- خواب و واقعه: خواب را برخی از عرفا از مقوله کرامت و خاطر رحمانی و گاهی آن را از زمره احوال تلقی کرده‌اند.^{۹۸}

گاه در خواب یا واقعه است که گشایش برای وی رخ می‌دهد: «یک بار در پیش بیماری از خود غایب شدم. کسی از من پرسید که «حم عسق چه معنی دارد؟» من گفتم: ارض بمکه. من این تفسیر هرگز ندیده بودم و نشنیده بودم.»^{۹۹} در سؤال و جوابی که با استادش احمد غزالی دارد نیز در مورد خواب و دریافت‌هایی که از این راه است، بحث شده است.^{۱۰۰}

۶- تأدیب خدا: او به تأدیب و لوازم آن از سوی خداوند، با ترکیب‌هایی زیبا یاد کرده است. «کتاب ادب‌ری»^{۱۰۱} نیز «کتاب ادب‌ری فأحسن تأدیبی» = جایی که معنای این حروف را درمی‌یابی.^{۱۰۲} در کتابخانه «أول ما خلق الله نوری» (بدانی که «ن و القلم» چیست.) (۱۷۴) استاد «ادب‌ری فأحسن تأدیبی» (قرآن را بلاواسطه بر لوح دل نویسد و معنای «ن و القلم» را بدانی.) (۱۷۴) ادب خانه «ن و القلم» و «طه» (۱۷۴) خانه «ن و القلم» (۱۳۲)، جریده «حمعسق» و جریده «یحبهم»^{۱۰۳}

۷- عشق؛ عشق و حبّ دوسویه باخداست که انسان را لایق شنیدن وحی و اسرار می‌کند: «یحبونه» از «یحبهم» در خلوتخانه «کهیص» شنوند آنچه شنوندند.^{۱۰۴} نیز «آن طالبان که مطلوب باشند جمله اسرار و علوم در طیّ الف الم بینند.» (۳۴۷)

(و) حواس ظاهر و باطن و دریافت‌های الهی

مفاهیم دور از ذهن، برای بیان شدن به کمک حواس پنجگانه یا واژگان ملموس‌تر در ذهن انسان، استعاره می‌شوند. مثلاً خوردن، حسّی ملموس است. از واژه‌های شیرین یا تلخ برای نشان دادن خوبی یا بدی یا سختی یا آسانی مفهومی ذهنی، خیلی استفاده شده است.

در قرآن کور بودن و لال بودن و حرف زدن و دیدن و شنیدن، می‌تواند معنایی عمیق‌تر از آنچه ما انسان‌های عادی دریافت می‌کنیم داشته باشد. در آیه ۴۶ سوره حج در مورد کسانی که عبرت نمی‌گیرند آمده: «در حقیقت، چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.» و در آیه (۱۰۰/ اعراف) در مورد کافران فرموده: «و بر دل-هایشان مهر می‌نهادیم تا دیگر نشنوند.»

۱- شامه: در حواس مادی برای دریافت پیامهای معشوق، سمع و شامه اهمیت ویژه‌ای دارند. پیام وی و بوی وی، هدیه‌ای است که از راه دور به عاشق، می‌رسد. او درباره ربط بین «هاء» حروف مقطعه و فهم آن چنین گفته: «اما «هو» دو حرف است: یکی ها و یکی واو... در میان مقطعات ها درآمد: «کهیص» و «طه»، اما واو ندیدندی که

نیست... بویی از هاء «هو» به مشام انبیا و اولیا می‌رساند، اما از واو همه بی-خبرند.^{۱۰۵}

۲- سمع: «سمع» نیز یکی از واژگان کلیدی عین القضاات در دریافت معنای حروف مقطعه است. او مرتب گوشزد می‌کند که تو سمع نداری یا سمع لازم است و در قرآن «سمع به معنی فهم و درک و طاعت نیز آید چنانکه راغب و دیگران گفته‌اند.»^{۱۰۶} همچنین سمع و عقل، در کنار هم به کار رفته: «و قالوا لو كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (مُلک/۱۰)

در عرفان، سمع به معنای استعداد داشتن و تسلیم بودن هم هست. در قرآن، وقتی کافران می‌خواهند از پیامبر عیب‌جویی کنند، می‌گویند که خیلی به حرفها گوش می‌دهد و اُن است.

دیدن یا شنیدن باطنی و دریافت وحی، در تعریف علمی نمی‌گنجد. چون در روانشناسی چنین شخصی، هذیانی یا توهمی، خوانده می‌شود. اما وقتی که قرآن بر پیامبر وحی می‌شد، فقط پیامبر آنها را می‌شنیدند. پس در این مورد، پیامبر، سپس مسلمانان و بعد کافران در مراحل مختلفی از سمع هستند. چنان که دانستن نام‌های گوناگون قرآن با سمع درونی، میسر است: «قرآنا چندین هزار نام است، بسمع ظاهر نتوانی شنید؛ اگر سمع درونی داری، در عالم «حم عشق» این نامها پوشیده با تو در صحرا نهند.» (۱۷۴)

در پژوهشی با موضوع سمع، تصریح شده که بعضی از متکلمین، «سمع» را مترادف وحی می‌دانند؛ زیرا وحی را از طریق شنیدن دریافت می‌کنند.^{۱۰۷} و آنچه را که در قرآن، سبب سلب حس تشخیص و ابزار شناخت آدمی از جمله سمع شده: کفر، تکبر، ستم، پیروی از هوس‌های سرکش، لجاجت و سرسختی در برابر حق برشمرده است.^{۱۰۸}

عین القضاات، حروف مقطعه را وحی به بنده دارای سمع می‌داند.^{۱۰۹} او حتی اول قرآن-دانی را دانستن حروف مقطعه و آخر آن را مقام موسی می‌داند که خدا با او سخن گفت و صدای حق به سمع او رسید. (۴۲)

۳- دیدن و دریافت غمزه: گاهی دریافت‌های رمزی و تأویلی از اجزاء حروف را حاصل غمزه آنان به عارف می‌داند: «ای دوست! جهان عشق طرفه جهانی است تا نیایی، نبینی،... معذوری که هرگز «کهیعیص» با تو غمزه نزده است.»^{۱۱۰}

قاضی، قابلیت و رشدی برای شنونده یا مخاطب در نظر دارد که تا به آن درجه از کمال نرسد، معانی را در نمی‌یابد.

۴- چشیدن و نوشیدن: عین القضاات در یک رویکرد، حروف را خورنده و مفسر را خورده شده تصور می‌کند. مادام که اجزاء حروف مقطعه او را نخورده باشند، او از حقایق قرآن

بی‌خبر خواهد بود. از این منظر، فارغ از شگردهای ادبی، حروف مقطعه اجزاء تشکیل دهنده آیات و سور قرآن است وقتی می‌گوید:

«چون أَلِفِ «الم» تو را نخورده باشد کی بدانی که «أهَذَا الذی» چه بود.»^{۱۱۱} اما برای خاصان، خلاف این است، آنان این حروف را نوش می‌کنند چنانکه برای حضرت محمد، «نوش کردن ص و المص» را به کار برده. (۱۲۶)

ز) تأویلهای دیگر او از حروف مقطعه

عین القضاة طرح بزرگی به نام تفسیر حقائق القرآن داشته که موانعی از قبیل پرداختن به «واجبات عینی و مهمات دینی» توفیق تألیف آنها را از چنگ او ربوده است.^{۱۱۲}

۱- یکی از دریافتهای او، قرائت حقیقی از قرآن است. چرا که منظور از قرائت قرآن، تنها روخوانی کردن قرآن نیست. منظور، قرائت حقیقی و واقعی آن است. زیرا قرآن می‌گوید اگر این قرآن را بر کوهها فرو می‌فرستادیم، فرو می‌پاشید. می‌گوید تو نه تنها راه را نرفته‌ای که هنوز وارد آن هم نشده‌ای.^{۱۱۳}

۲- گاهی این حروف را به نقطه و کلمه تعبیر کرده است: در نقطه طه (سِرَّ) «يُحِبُّهُمْ وَ يُجِبُّونَهُ» جمله ترا بنماید. (۱۳۰-۱۳۱) و «دریغا ای دوست از کلمه «الم» چه فهم کرده‌ای؟» (۲۲۶)

۳- تداعی لفظی: با گفتن حروف کاف و هاء به کهیصص توجه نموده: «جوانمردا! هُمُ در «يُحِبُّهُمْ» «كُم» بود، چنانکه «كُم» در «نحن اولیائکم». اینجا بود که کاف ها بود. تو «کهیصص» شنیده‌ی، و لیکن بگوشی که بوجهل را نیز بود.»^{۱۱۴} یا پس از گفتگو درباره الف و لام «الحمد لله» به «الم» پرداخته است.^{۱۱۵} و یا کاف اول «کهیصص» را با نون «ن و اللقم» پیوند زده و به «کن» که اسم اعظم است، رسیده.^{۱۱۶} نیز «جبل» قرآن را به جبل یا کوه قاف (۱۷۳) و سپس کوه قاف را به «ق و القرآن المجید» ربط داده است.^{۱۱۷}

۴- بعضی از حروف مقطعه را ترکیبی می‌داند - که کار جدیدی نیست. - چنانچه در تفسیر سورا بادی به این مطلب اشاره شده.^{۱۱۸} اما تأویل عارفانه تازه‌ای از آن دارد: «جوانمردا! از قرآن بشنو: «الر، حم، ن» این حروف در اول سه سورت گفته است، و همۀ حروف «الرَّحْمَن» است. اگر «ن» شاهد سالک است، «الر» مشهود جلال لم یزل است. و اگر الف «الر» شاهد وصل است، «ن» مشهود غیب است. و «حم» علی الحالین جبروت ذات است.^{۱۱۹}

۵- تعبیر او از یس: «[محمد (ص)] خود را سید می‌خواند که: «أنا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ». «یس و القرآن الحکیم» همین است. یعنی که «یا سید المرسلین.» (۲۰۱) او خطاب «طه و یس» را برای تعظیم محمد (ص) به شمار آورده: «یا محمد! «و نُعِزُّ مِنْ تَشَاء» دیدی،

اکنون «و تُنزلُ من تشاء» هم ببین... یا محمد! «طه» و «یس». شنیدی، اکنون «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا» بشنو!^{۱۲۰}

۶- او برای هر جزء از حروف مقطعه تفسیری دارد مثلاً در مورد هر کدام از حروف کهیصص، تعبیری و تأویلی دارد که هر بار هم با دیگری متفاوت است.

یای «کهیصص» با تو بگوید که کاف «سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» با محمد چه می‌کند. (۲۲۵) و «های یحبونه با یای یحبهم در کهیصص قرآن کرده.»^{۱۲۱} و جایی دیگر گوید: «تا مرد کاف کهیصص نبیند، هرگز به کاف کفر نرسد.»^{۱۲۲}

۷- گاهی رویکرد وی از حروف مقطعه، معنی موجود در زبان عربی است؛ مثلاً در مورد «ن» در «ن و القلم»، آنرا به معنای «نون» عربی یعنی «ماهی» تفسیر و تأویل کرده است.^{۱۲۳}

۸- ذکر تسیح با حروف مقطعه: [این حروف] «تسیح روح اعظم است در سحرگاه»^{۱۲۴} همچنین در مکاتباتی که با خواجه احمد غزالی دارد از بعضی حروف مقطعه به‌عنوان ورد یا ذکر یاد شده است: «تسیح» «کهیصص حم عسق» هر شب هفتاد بار بگوید.^{۱۲۵} اگر آن را به‌عنوان اسماء الهی به کار برده باشد، شبیه آن است که به حضرت علی (ع) نسبت داده‌اند که در دعاها «یا کهیصص» و «یا حم عسق» می‌گفتند یا در جنگها با «یا کهیصص» ندا می‌کردند: «علیاً (ع) کان یقول فی دعائه یا کهیصص، یا حم عسق و لعله أراد یا منزلهما.»^{۱۲۶}

پی نوشت‌ها

۱. رضایی اصفهانی، محمد علی؛ «مفهوم شناسی ضوابط و قواعد ترجمه قرآن»، صص ۱۲۰-۱۳۵.
۲. طباطبایی، سید کاظم؛ «حروف مقطعه» دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۳، ص ۸۰.
۳. رضایی اصفهانی، محمد علی؛ «مفهوم شناسی ضوابط و قواعد ترجمه قرآن»، ص ۱۳۲.
۴. فلاح آباد، احمد علی و رضانژاد، عزالدین؛ «تحلیل توقیت ظهور حضرت مهدی (عج) در روایت ابولیب، ص ۱۰۰.
۵. معروف، غلام رضا؛ «سنت ادبی آغازیه و گونه‌های آن در قرآن»، ص ۳۵.
۶. مروی، هادی؛ «چهار نکته درباره قرآن»، ص ۹.
۷. ابن عربی، محیی الدین؛ ترجمه فتوحات مکیه، ص ۱۷۷.
۸. ر.ک. به کلّ متن: خلیفه، رشاد؛ تحلیل آماری حروف مقطعه.
۹. ر.ک. به اثر وی: عدل، سعد عبدالمطلب؛ هیروگلیف در قرآن (تفسیری نوین از حروف مقطعه).
۱۰. توفیقی، حسین؛ «تفسیر قطعی سوگندهای قرآن مجید»، ص ۵۷.
۱۱. طباطبایی، سید کاظم؛ «حروف مقطعه» دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۳، ص ۲۰.

- ۱۲ . عرب، مریم و مدرّسی، فاطمه؛ «جایگاه قرآن و تأویل آن در تمهیدات عین القضاة همدانی»، ص ۷۰.
- ۱۳ . شلتوت، شیخ محمود؛ «حروف مقطّعه در سراغاز سوره‌ها و آراء دانشمندان درباره آن»، ص ۳۹.
- ۱۴ . توفیقی، حسین؛ «تفسیر قطعی سوگندهای قرآن مجید»، صص ۵۶-۵۷.
- ۱۵ . نوپا، پُل؛ تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، صص ۵۰ و ۲۳۱-۲۹۵.
- ۱۶ . علی‌پور، مصطفی؛ صوفیان شهید، ص ۶۴.
- ۱۷ . وی در نامه‌ها خود را قاضی نامیده: «و ما را بدعا یاد دارد و گوید: یا رب! کارکِ قاضی در دین و دنیا تمام کن!» (عین القضاة، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عین القضاة همدانی، ج ۱، ص ۴۵۹)
- ۱۸ . اذکائی، پرویز؛ ماتیکانِ عین القضاة همدانی، ص ۶.
- ۱۹ . مایل هروی، نجیب؛ خاصیت آیینگی، ص ۳۸.
- ۲۰ . همان، ص ۸۶.
- ۲۱ . ر.ک. : پارساپور، زهرا؛ «دیدگاه عین القضاة در باب حروف، حروف مقطّعه و نقط»، صص ۳۱-۴۶. و عرب، مریم و مدرّسی، فاطمه؛ «جایگاه قرآن و تأویل آن در تمهیدات عین القضاة همدانی»، صص ۹۷-۱۱۲.
- ۲۲ . عین القضاة، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عین القضاة همدانی، ج ۱، ص ۴۲.
- ۲۳ . عین القضاة، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عین القضاة همدانی، ج ۲، صص ۲۳۸-۲۳۹.
- ۲۴ . نوپا، پُل؛ تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، صص ۵ و ۱۶.
- ۲۵ . عین القضاة، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عین القضاة همدانی، ج ۲، ص ۳۸۱.
- ۲۶ . همان منبع، ج ۱، ص ۴۲.
- ۲۷ . همان منبع، ج ۲، ص ۲۴۶.
- ۲۸ . همان منبع، ج ۱، ص ۱۲۶.
- ۲۹ . همان منبع، ج ۲، ص ۴۱۲.
- ۳۰ . همان منبع، ج ۲، ص ۲۸۹.
- ۳۱ . همان منبع، ج ۳، ص ۳۱۱.
- ۳۲ . همان منبع، ج ۱؛ ص ۲۴۱.
- ۳۳ . همان منبع، ج ۲، ص ۹۸.
- ۳۴ . همان منبع، ج ۱، ص ۱۶۵.
- ۳۵ . همان منبع، ج ۲، ص ۱۴۲.
- ۳۶ . همان منبع، ج ۱، صص ۱۶۵-۱۶۶.
- ۳۷ . عین القضاة، عبدالله بن محمد؛ تمهیدات، ص ۳۳.
- ۳۸ . محبّتی، مهدی؛ از معنا تا صورت، ج ۱، ص ۱۵۳.
- ۳۹ . عین القضاة، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عین القضاة همدانی، ج ۲، ص ۲۸۹.
- ۴۰ . همان منبع، ج ۱، ص ۱۲۶.
- ۴۱ . همان منبع، ج ۱، ص ۲۸۱.

- ٤٢ . همان منبع، ج ٢، ص ٤٥٧.
- ٤٣ . همان منبع، ج ١، ص ١٦٥.
- ٤٤ . همان منبع، ج ٢، ص ٦٠.
- ٤٥ . همان منبع، ج ١، ص ١٢٦.
- ٤٦ . محبّتی، مهدی؛ از معنا تا صورت، ج ١، ص ٦٦.
- ٤٧ . عين القضاة، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عين القضاة همدانی، ج ٢، ص ٢٠٩.
- ٤٨ . همان منبع، ج ٢، ص ٣٣.
- ٤٩ . همان منبع، ج ١، ص ٢٤٦.
- ٥٠ . همان منبع، ج ١، ص ٣٦٨.
- ٥١ . همان منبع، ج ١، ص ٤٢.
- ٥٢ . همان منبع، ج ٢، ص ٩٨.
- ٥٣ . همان منبع، ج ١، ص ٣٣٣.
- ٥٤ . همان منبع، ج ١، ص ٤٧٩.
- ٥٥ . همان منبع، ج ٢، ص ٣٨١.
- ٥٦ . همان منبع، ج ١، صص ١٦٤ - ١٦٦.
- ٥٧ . همان منبع، ج ٢، ص ٤١٢.
- ٥٨ . همان منبع، ج ٢، ص ٢٠٩.
- ٥٩ . همان منبع، ج ٢، ص ٢٣٩ و ج ١، ص ٢٢٠.
- ٦٠ . همان منبع، ج ٢، ص ١٤٣.
- ٦١ . همان منبع، ج ١، ص ٢٨١.
- ٦٢ . همان منبع، ج ١، ص ١٢٦.
- ٦٣ . همان منبع، ج ٣، ص ٣٨٤.
- ٦٤ . همان منبع، ج ٢، ص ٥٨.
- ٦٥ . همان منبع، ج ٣، ص ٢٧٨.
- ٦٦ . همان منبع، ج ٢، ص ١٨٨.
- ٦٧ . صدر الدّین قونیوی، محمّد بن اسحاق، (١٣٨١)، اعجاز البيان في تفسير امّ القرآن، ص ١٢٨.
- ٦٨ . عين القضاة، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عين القضاة همدانی، ج ١، ص ١٠٠.
- ٦٩ . همان منبع، ج ١، ص ٣٤١.
- ٧٠ . همان.
- ٧١ . همان منبع، ج ٢، ص ١٨٨.
- ٧٢ . همان منبع، ج ٢، ص ٥٠.
- ٧٣ . همان منبع، ج ٢، ص ٢٩١.
- ٧٤ . همان منبع، ج ٢، ص ٣٨٢.
- ٧٥ . همان منبع، ج ١، صص ١٢٦ - ١٢٨.

- ۷۶ . همان منبع، ج ۲، ص ۲۳۷.
- ۷۷ . همان منبع، ج ۱، ص ۱۲۷.
- ۷۸ . مایل هروی، نجیب؛ خاصیت آیینگی، صص ۸-۲۳.
- ۷۹ . پورجوادی، نصرالله؛ *عین القضاة و استاذان او*، ص ۵۸.
- ۸۰ . (همان، صص ۹۹-۱۲۸).
- ۸۱ . پورجوادی، نصرالله؛ *بابا طاهر*، ص ۷۴.
- ۸۲ . در مورد ارتباط خرقانی با تربت بایزید - که بیش از صد سال با هم فاصله زمانی دارند- نیز در تذکرة الاولیای عطار، چند داستان نقل شده. رجوع شود به: (عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین؛ *تذکرة الاولیای*، بهکوشش نیکلسون و مقدمه قزوینی، ص ۵۷۴) در احادیث شیعه از قول حضرت علی (ع) و امام جعفر صادق (ع) و موسی کاظم (ع) نیز آمده که به زیارت قبور بروید زیرا خوشحال می‌شوند و انس می‌یابند از زیارت شما. و حضرت علی (ع) می‌فرمایند: «اگر زیارت پدر و مادر کنید باید که حاجتی که دارید نزد قبور ایشان از حق سبحانه و تعالی طلب کنید که مستجاب می‌شود.» (مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی؛ *لوامع صاحبقرانی (شرح الفقیه)*، ج ۲، صص ۴۶۱-۴۶۲)
- ۸۳ . *عین القضاة*، عبدالله بن محمد؛ *نامه‌های عین القضاة همدانی*، ج ۱، ص ۲۷.
- ۸۴ . همان منبع، ج ۱، ص ۳۱۳.
- ۸۵ . شریعتمداری، جعفر؛ *شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه*، ج ۲، صص ۱۶۱-۱۶۲.
- ۸۶ . قرشی، سید علی اکبر؛ *قاموس قرآن*، ج ۳، صص ۸۲-۸۳.
- ۸۷ . *عین القضاة*، عبدالله بن محمد؛ *نامه‌های عین القضاة همدانی*، ج ۲، ص ۲۳۱.
- ۸۸ . همان منبع، ج ۲، ص ۲۰۹.
- ۸۹ . پورجوادی، نصرالله؛ نسیم انس، ص ۱۸.
- ۹۰ . *عین القضاة*، عبدالله بن محمد؛ *نامه‌های عین القضاة همدانی*، ج ۲، ص ۳۵۷.
- ۹۱ . همان منبع، ج ۲، ص ۳۵.
- ۹۲ . همان منبع، ج ۱، ص ۲۸۶.
- ۹۳ . همان منبع، ج ۱، ص ۴۵۸.
- ۹۴ . همان منبع، ج ۳، صص ۲۸۲-۲۸۳.
- ۹۵ . همان منبع، ج ۱، ص ۳۷۶.
- ۹۶ . همان منبع، ج ۲، ص ۳۰۸.
- ۹۷ . همان منبع، ج ۳، ص ۲۸۴.
- ۹۸ . قشیری، عبدالکریم؛ *ترجمه رساله قشیری*، ص ۶۹۷.
- ۹۹ . *عین القضاة*، عبدالله بن محمد؛ *نامه‌های عین القضاة همدانی*، ج ۳، ص ۴۰۲.
- ۱۰۰ . غزالی، احمد؛ *مکاتبات خواجه احمد غزالی با عین القضاة همدانی*، صص ۴۵-۴۶.
- ۱۰۱ . *عین القضاة*، عبدالله بن محمد؛ *نامه‌های عین القضاة همدانی*، ج ۱، صص ۳۶۸-۳۶۹.
- ۱۰۲ . همان منبع، ج ۲، ص ۱۰۱.
- ۱۰۳ . همان منبع، ج ۲، صص ۴۶۹-۴۷۰.

- ۱۰۴ . همان منبع، ج ۱، ص ۴۵۷.
- ۱۰۵ . همان منبع، ج ۳، صص ۳۲۹ - ۳۳۰.
- ۱۰۶ . ر. ک. : قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، ج ۳.
- ۱۰۷ . فیضی، آمنه؛ «سمع و استماع و معناها و مضافات آن در ادب عرفانی امّهات سبک عراقی»، ص ۴۲.
- ۱۰۸ . همان، ص ۳۵.
- ۱۰۹ . عین القضات، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عین القضات همدانی، ج ۳، ص ۲۸۴.
- ۱۱۰ . همان منبع، ج ۲، صص ۵۸ - ۵۹.
- ۱۱۱ . همان منبع، ج ۲، صص ۱۸۹.
- ۱۱۲ . مایل هروی، نجیب؛ خاصیت آیینگی، ص ۴۵.
- ۱۱۳ . عین القضات، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عین القضات همدانی، ج ۲، ص ۳۸۲.
- ۱۱۴ . همان منبع، ج ۱، ص ۳۷۶.
- ۱۱۵ . همان منبع، ج ۱، صص ۴۴۸ - ۴۴۹.
- ۱۱۶ . همان منبع، ج ۱، ص ۱۷۱.
- ۱۱۷ . همان منبع، ج ۲، ص ۱۰۰.
- ۱۱۸ . عتیق نیشابوری، ابوبکر؛ تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ج ۴، ص ۲۱۸۱.
- ۱۱۹ . عین القضات، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عین القضات همدانی، ج ۱، ص ۲۲۴.
- ۱۲۰ . همان منبع، ج ۲، ص ۲۰۰.
- ۱۲۱ . همان منبع، ج ۳، ص ۳۵۶ و ج ۱، ص ۱۷۱.
- ۱۲۲ . همان منبع، ج ۱، ص ۱۳۰.
- ۱۲۳ . همان منبع، ج ۳، ص ۲۸۳.
- ۱۲۴ . همان منبع، ج ۱، ص ۱۲۸.
- ۱۲۵ . غزالی، احمد؛ مکاتبات خواجه احمد غزالی با عین القضات همدانی، ص ۳۵.
- ۱۲۶ . مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی؛ بحار الانوار، ج ۸۸ باب ۲، ص ۱۰ و ج ۳۲ باب ۱۲ ص ۴۶۱.
- کتابنامه:

- قرآن کریم (۱۳۸۱)؛ ترجمه محمد مهدی فولادوند، چاپ دوم، قم، دارالقرآن الکریم
- ابن عربی، محیی الدین (۱۳۸۱)؛ ترجمه فتوحات مکتبه، ترجمه، تعلیق و مقدمه محمد خواجهوی، باب ۱ - ۴، چاپ اول، تهران، مولى
- اذکائی، پرویز (۱۳۸۱)؛ ماتیکان عین القضات همدانی، چاپ اول، همدان، مادستان
- پارساپور، زهرا (۱۳۹۰)؛ «دیدگاه عین القضات در باب حروف، حروف مقطعه و نقط»، فصلنامه لسان مبین، سال سوم، دوره جدید، شماره ششم، ۳۱-۴۶
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۷۴)؛ عین القضاة و استادان او، چاپ اول، تهران، اساطیر
- (۱۳۸۴)؛ نسیم انس، چاپ اول، تهران، اساطیر
- (۱۳۹۴)؛ باباطاهر، چاپ اول، تهران، فرهنگ معاصر

- توفیقی، حسین (۱۳۹۱)؛ «تفسیر قطعی سوگندهای قرآن مجید»، قرآن شناخت، سال پنجم، شماره اول، پیاپی ۹، ۵۳-۷۳
- خلیفه، رشاد (۱۳۶۵)؛ *تحلیل آماری حروف مقطعه*، ترجمه محمدتقی آیت الهی، شیراز، دانشگاه شیراز
- دهقانپور، علیرضا (۱۳۹۳)؛ *حکمت صدرایی و معنای زندگی*، چاپ اول، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا
- رضایی اصفهانی، محمد علی (۱۳۸۴)؛ «مفهوم شناسی ضوابط و قواعد ترجمه قرآن»، پژوهشهای قرآنی، ش ۴۲ و ۴۳، ۱۲۰-۱۳۵
- (۱۳۸۹)؛ «آیات مهدویت در قرآن از منظر احادیث تفسیری»، فصلنامه مطالعات تفسیری، سال اول، شماره ۴، ۱۱۳-۱۴۱
- شاکر، کمال مصطفی (۱۳۷۹)؛ *ترجمه خلاصه تفسیر المیزان*، ترجمه فاطمه مشایخ، ج ۱: چاپ اول، تهران، انتشارات اسلام
- شریعتمداری، جعفر (۱۳۸۴)؛ *شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه*، ج ۲، چاپ دوم، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی
- شلتوت، شیخ محمود (۱۳۸۲)؛ «حروف مقطعه در سرآغاز سوره‌ها و آراء دانشمندان درباره آن»، ترجمه سید کاظم طباطبایی، مشکوة، شماره ۷۸، ۳۰-۴۳
- صدر الدین قونیوی، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱)؛ *اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن*، مصحح: جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
- طباطبایی، سید کاظم (۱۳۸۸)؛ «حروف مقطعه»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۳، ۷۶-۸۳
- عتیق نیشابوری، ابوبکر (۱۳۸۱)؛ *تفسیر سورآبادی*، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ج ۴، تهران، فرهنگ نشر نو
- عدل، سعد عبدالمطلب (۱۳۸۸)؛ *هیروگلیف در قرآن (تفسیری نوین از حروف مقطعه)*، ترجمه حامد صدقی و حبیب الله عباسی، چاپ اول، تهران، سخن
- عرب، مریم و مدرسی، فاطمه (۱۳۹۰)؛ «جایگاه قرآن و تأویل آن در تمهیدات عین القضاة همدانی»، معرفت، سال بیستم، شماره ۱۶۱، ۹۷-۱۱۲
- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین (۱۳۷۵)؛ *تذکره الاولیا*، به کوشش نیکلسون و مقدمه قزوینی، چاپ سوم، تهران، صفی‌علیشاه
- علی‌پور، مصطفی (۱۳۸۴)؛ *صوفیان شهید*، چاپ اول، تهران، تیرگان
- عین القضاة، عبدالله بن محمد (۱۳۹۳)؛ *تمهیدات*، مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق: عقیف عسیران، چاپ اول، تهران، اساطیر
- (۱۳۸۷)؛ *نامه‌های عین القضاة همدانی*، به اهتمام: علینقی منزوی و عقیف عسیران، ج ۱ و ۲، چاپ دوم، تهران، اساطیر
- (۱۳۸۷)؛ *نامه‌های عین القضاة همدانی*، به اهتمام: علینقی منزوی، ج ۳، چاپ دوم، تهران، اساطیر

- غزالی، احمد (۱۳۵۶)؛ *مکاتبات خواجه احمد غزالی با عین القضاة همدانی*، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، خانقاه نعمت اللهی
- فلاح آباد، احمد علی و رضانژاد، عزالدین (۱۳۹۳)؛ «*تحلیل توقیت ظهور حضرت مهدی (عج) در روایت ابولیبید «بازنمایی ترفند بهائیت در استناد به یک روایت»*»، حکمت اسلامی، سال اول، شماره دوم، ۱۰۱-۱۲۵
- فیضی، آمنه (۱۳۸۷)؛ «*سمع و استماع و معناها و مضافات آن در ادب عرفانی امتهات سبک عراقی*»، ارشد، راهنما: محمد ابراهیم مالمیر، دانشگاه رازی، دانشکده ادبیات
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۸۱)؛ *قاموس قرآن*، ج ۳، چاپ نهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه
- قشیری، عبدالکریم (۱۳۴۵)؛ *ترجمه رساله قشیری*، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- مایل هروی، نجیب (۱۳۸۹)؛ *خاصیت آینگی*، چاپ دوم، تهران، نشر نی
- مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ق)؛ *بحار الانوار*، تحقیق و تصحیح جمعی از محققان، ج ۳۲، باب ۱۲ و ج ۸۸، باب ۲، بیروت، دار إحياء التراث العربی
- مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی (۱۳۹۳)؛ *لوامع صاحبقرانی (شرح الفقیه)*، ج ۲، چاپ اول، تهران، دریای معرفت
- محبّتی، مهدی (۱۳۸۸)؛ *از معنا تا صورت*، ج ۱، چاپ اول، تهران، سخن
- محبّتی، مهدی (۱۳۸۸)؛ «*تأویل بی‌خویش نویسی (تحلیلی تازه از نگره‌های ادبی عین القضاة)*»، فصلنامه تخصصی نقد ادبی، سال دوم، شماره ۸، ۵۳-۷۲
- مروی، هادی (۱۳۸۸)؛ «*چهار نکته درباره قرآن*»، سفینه، سال ششم، شماره ۲۳، ۹-۲۷
- معروف، غلام رضا (۱۳۸۹)؛ «*سنت ادبی آغازیه و گونه‌های آن در قرآن*»، فصلنامه مشکوة، سال بیست و نهم، شماره ۱۰۹، ۲۹-۴۹
- نویا، پُل (۱۳۷۳)؛ *تفسیر قرآنی و زیان عرفانی*، ترجمه اسماعیل سعادت، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی

Muqatta'at (the broken letters) in the works of 'Ayn al-Quzat Hamedani

Abstract

Muqatta'at (the broken letters) in the Holy Quran have been always studied and interpreted in different ways. 'Ayn al-Quzat Hamedani, among the other mystics, has paid attention to these letters in his two works, both with mystical nature, namely "Tamhidāt" (preludes) and "the Letters". 'Ayn al-Quzat's definition, description and interpretation, the way he could get such understandings, and the reasons for creation of Muqatta'at are being analyzed in present study. He has pointed to something such as the wayfarer's own efforts with courage and strength, his purity and piety, the role of Sheikh, aliment, revelation, time, chastisement of God and love that are all necessary to achieve the power of hearing and getting the meanings through event, dreaming, mystic intuition and understanding of Muqatta'at.

Keywords: Muqatta'at (the broken letters), 'Ayn al-Quzat Hamedani, Tamhidāt (preludes), the Letters of 'Ayn al Quzat.